بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 3 اسفند 1395.

خب عرض کنم خدمت شما بحث سر این بود که آیا دیه طبق قاعده باید در آن احکام ارث جاری شود یا قاعده ای در مورد دیه در کار نیست؟ خب تقریباتی ذکر کردیم برای اینکه دیه طبق قاعده باید احکام ارث جاری شود. یک تقریب آن این بود که دیه ملک میّت است و در ملک میّت باید احکام ارث جاری شود. این دو مقدمه اثبات این است که دیه باید طبق قاعده محکوم به احکام باب ارث باشد. ما در مورد احکام دوم گفتیم ما دلیل عامی که کل ملکٍ للمیّت فهو یجری علیه احکام الارث نداریم بلکه دلیل بر خلاف داریم. از دلایل بر خلاف یکی روایت حسین بن خالد را ذکر کردیم. روایت حسین بن خالد اینگونه بود که

دِيَةُ الْجَنِينِ إِذَا ضُرِبَتْ أُمُّهُ فَسَقَطَ مِنْ بَطْنِهَا

گفته بود دیه جنین هی للورثته ولی دیه میت

دِيَةُ الْمَيِّتِ إِذَا قُطِعَ رَأْسُهُ وَ شُقَّ بَطْنُهُ فَلَيْسَ هِيَ لِوَرَثَتِهِ إِنَّمَا هِيَ لَهُ دُونَ الْوَرَثَةِ

بعد در مورد فرق بین این دو تا سؤال کرده بود. خب إنّما هی له از آن استفاده می شود که این مال خود میّت است با وجودی که مال خود میّت است به ورثه رسیده نمی شود. خب در جلسه قبل این احتمال مطرح کردیم که شاید اینجا له به معنای ملکیّت نباشد ولی به نظر می رسد که این احتمال کافی نیست برای رفع ید از ظهور لام در ملکیت. ظاهرش این است که کما اینکه دیه الجنین که در صدر روایت هست که می گوید هی للورثته، ظاهرش این است که ملک ورثه است. هی له هم به همان معنایی که هی لورثته در صدر گفته است در ذیل هم به همان معنا است. البته خب حالا برای او مالکیت را شارع اعتبار کرده است چه کار کنیم وقتی خودش نیست خب در ذیل توضیح داده است که

يُحَجُّ بِهَا عَنْهُ وَ يُفْعَلُ بِهِ أَبْوَابُ الْبِرِّ مِنْ صَدَقَةٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ

ولی هی له یعنی ملک او است. ظاهر این روایت این است که ملک او است و این ظاهر را وجهی ندارد که از آن رفع ید کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن روایت دیگری است و به این ربطی ندارد. دیه الجنین که می گوید برای ورثه است نه دیه جنین برای خودشان است. خب این روایت حسین بن خالد. پس از روایت حسین بن خالد استفاده می شود که چیزی که بعد از مرگ ملک ورثه شده است، این به ورثه نمی رسد. حالا یک روایت حسین بن خالد را توضیحاتی دارد که من باز بر می گردم در روایت حسین بن خالد هم اشاره اجمالی به سندش می کنم و هم در مورد متن آن صحبت مجدد می کنم. خب این یک روایت.

روایت دوم روایت فضل بن یونس کاتب است

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع فَقُلْتُ لَهُ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا

که آن روایتش را دیروز خواندم که در ذیلش این بود

لَيْسَ هَذَا مِيرَاثاً تَرَكَهُ إِنَّمَا هَذَا شَيْ‌ءٌ صَارَ إِلَيْهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلْيُكَفِّنُوهُ بِالَّذِي اتُّجِرَ عَلَيْهِ وَ يَكُونُ الْآخَرُ لَهُمْ يُصْلِحُونَ بِهِ شَأْنَهُمْ

حالا قبل از اینکه بحث این روایت را شروع کنم یک توضیح فقه الحدیثی مختصری عرض کنم در مورد این اتّجر علیه مرحوم مجلسی در ذیل این روایت یک توضیحی داده است که بعضی ها گفته اند که این اعتجر باید باشد. یعنی بعضی از افراد، به وسیله این کفن طلب اجر کرده اند. و ائتجر اگر باشد، ائتجر همزه تبدیل به ت نمی شود در باب افتعال ائتمر تبدیل نمی شود اتتمرَ. آن کلمات که تبدیل می شوند به ط باب افتعال و در ط ادغام می شوند ط دسته دار ظ امثال اینها جیم دال آنها که هستند، همزه جزو آن کلمات نیست. این باید ائتجر باشد. خب ایشان می گوید نه، ممکن است همین اتجر باشد ولی مفاد اتّجر این باشد که بعضی از اصحاب با دادن این کفن با خدا معامله کرده اند. کأنه یک نوع معامله و تجارتی هست که به وسیله دادن کفن کاسبی کرده اند و کسبی به دست آورده اند که کفن این را تأمین کرده اند و خدا هم در ازای آن ثواب به اینها پرداخت می کند. لازم نیست ائتجر بگیریم به آن معنا بگیریم که بگوییم اتجر غلط است. نه اتجر هم معنای سرراست و خوبی دارد بنابر این به همین چیزی که در مصادر و نسخ وجود دارد باید اعتماد کرد. اما روایت، این روایت به دو فقره این روایت از دو جهت می شود تمسک کرد. یکی اینکه لیس هذا میراثا ترکه، بگوییم این روایت هم تأکید می کند همین مطلب که موضوع ارث ما ترک هست. کل مال میّت موضوع ارث نیست. یکی دیگر انّ ما هذا شیءٌ صار الیه بعد وفاته که این روایت فرض کرده است که بعد از وفات یک چیزی ملک میّت شده است گفته است این با وجود اینکه ملک میّت شده است چون بعد از وفات ملک میّت شده است داخل در موضوع ما ترک نیست. و بنابر این به ورثه نمی رسد. تأکید به اینکه ما ترک بودن خصوصیت دارد. و ما ترک بودن از باب مثال برای ملک میّت و اینها نیست. ما ترک بودن خصوصیت دارد بنابر این چیزی که بعد از مرگ ملک میّت می شود چون ما ترک نیست بنابر این به ورثه نمی رسد. این ان ما هذا شیءٌ صار الیه تأکید مجددی هست بر اینکه مطلق ملک میّت به ورثه نمی رسد. ولی این روایت حالا از جهت سندی این روایت مشکلی ندارد. بعضی ها این روایت را از جهت سندی مشکل دار قرار داده اند ولی به نظر می رسد که از جهت سند مشکل ندارد. در سند این روایت، عنه که احمد بن محمد بر می گردد. احمد بن محمد بن عیسی است که از حسن بن محبوب نقل می کند که خب در آنها بحثی نیست. فضل بن یونس الکاتب در سند واقع است. این فضل بن یونس الکاتب، در قرب الاسناد تحریف شده است در نسخ چاپی اش به المفضّل عن الکاتب. قرب الاسناد صفحه 312 رقم 1216 ولی در بحار از قرب الاسناد که نقل می کند بحار جلد 81 صفحه 328 حدیث 27 فضل بن یونس الکاتب نقل می کند که همین هم درست است. در بحار از تهذیب نقل نمی کند از خود قرب الاسناد نقل می کند ولی قرب الاسناد را هم فضل بن یونس الکاتب نقل کرده است. مفضّل عن الکاتب غلط است. این فضل بن یونس الکاتب توثیق شده است و نجاشی صریحا توثیق کرده است. بعضی ها این روایت را تضعیف کرده اند. علّت تضعیفشان این بوده است که ولو فضل بن یونس الکاتب توثیق شده است، در رجال شیخ واقفی او را دانسته شده است و آنهایی که در صحت خبر صحت مذهب را شرط می دانند، این چون واقفی است بنابر این روایت را ضعیف دانسته اند. ولی به نظر می رسد که از دو جهت این اشکال وارد نیست. حالا از بحث مبنایی قضیه بگذریم که آیا خبر موثقات حجت هست یا نیست با پذیرش این مبنایی که خبر موثّقات حجت نیست مطلقا با پذیرش این چون در مقابل آن دو قول هست. یک قول دیگر است اینکه خبر موثّق مطلقا حجّت است قول دیگر اینکه خبر موثّق در صورت عدم تعارض با خبر امامی و فتوای امامی حجت است. که ما این قول اخیر را تقویت می کنیم خب بنابر این که ما خبر موثّق را مطلقا حجت چون اینجا اگر یکی از این دو قول را بگوییم خبر موثّق مطلقا حجّت است یا با این دو شرط حجت است خب این دو روایت حجت می شود چون معارضی از اخبار امامیه یا فتاوای امامیه ندارد. ولی اگر حالا آن مبنا را نگفتیم گفتیم که خبر موثّق مطلقا حجت نیست. باز به نظر می رسد که این روایت قابل اعتماد باشد. به دو جهت. اولا اینکه مرحوم شیخ در اصحاب الکاظم علیه السلام این شخص را واقفی تلقی کرده است در جای خودش ما بیان کردیم که کسانی که شیخ در اصحاب الکاظم به عنوان واقفی آنها را معرفی می کند قابل اعتماد نیست واقفی بودنشان و افراد زیادی را به عنوان واقفی معرفی می کند در حالی که آنها واقفی نیستند که حاج آقا می فرمودند احتمالا اینها کسانی بودند که یک دوره کوتاهی واقفی شدند ولی برگشتند شیخ به برگشت اینها از وقف توجه نکرده است منبعی که در اختیارش بوده است در مورد برگشت اینها از وقف چیزی گفته نشده بوده است ولی از مصادر دیگر استفاده می شود که اینها از وقف برگشتند در رجال نجاشی این شخص را توثیق کرده است و هییچ فساد مذهب را به او نسبت نداده است. هم توثیق هم کلمه ثقه علی وجه الاطلاق دالّ بر این است که شخص امامی است که در جای خودش این را گفتیم و هم سکوت نجاشی از ذکر فساد مذهب خصوصا در جایی که توثیق کرده است دلیل بر صحت مذهبش هست. نجایش در آغاز جلد دوم می گوید اصلا موضوع کتاب را که معرفی می کند و ما قیل فی کلّ رجلٍ من مدحٍ أو ذم مطرح می کند که یکی از مذمّت های مهمی که در مورد روات هست بحث مذهب هست. و به خصوص این فضل بن یونس کاتب شخص خیلی معروفی بوده است. فضل بن یونس کاتب، کاتب ها آن موقع جزو وزرا بوده اند. یکی از رتبه های شبیه وزرا و امثال اینها کاتب های دیوانی بوده است. این فضل بن یونس در بعضی از چیزها هست که کسی آمد گفت که امام کاظم علیه السلام یک چَک حواله به تو داده است. و خیلی خوشحال شد که امام علیه السلام یک چَک به او حواله داده است و داستان چَک و اینها را ببینید،

صک که اینها اصلش لفظ یونانی بوده است چک و اینها همه از یک ریشه هستند. صک عربی یعنی حواله. یعنی به طرف حواله می دهند که فلان پول را پرداخت کند. این چَک فارسی هم همه از ریشه صَک که اصلش یونانی است. در عربی هم رفته است شده است صَک کلمه چ در عربی تبدیل به ص می شود. مثل چرم که می شود صرم و همین جور کلمات مشابهش که تبدیل به ص می شود. عرض کنم این فضل بن یونس کاتب شخص معروفی بوده است. در رتبه وزیر و در رده کتّاب و امثال اینها بوده است که امام علیه السلام به او حواله می دادند برای پرداخت پول و امثال اینها این شخص به این معروفی اگر وقف مستقرّی داشته باشد حتما نجّاشی متذکر می شد. اگر هم وقفی بوده است یک وقف کوتاه مدتی بوده است که از آن وقف بیرون آمده است.

سؤال:

پاسخ: نه تصحیف خاصی ندارد. نه آن چیز ویژه ای در موردش نیست. آن تصنیف داشتن ها مال عامه است نه مال خاصه. اینکه اصلا داخل در اصحابنا است. در مورد واقفه و اینها نیست. آن بحث عامه بود که تصنیف برای شیعه. اینها اصلا ذاتا داخل در موضوع رجال نجاشی هستند. داخل در اصحابنا هستند.

این یک نکته که اصلا کسانی که در اصحاب امام کاظم علیه السلام به عنوان واقفی معرّفی شده اند، به وسیله او نمی توانیم ما واقفی بودن یک نفر را اثبات کنیم مگر با قرائن دیگر تأکید شود. این است که در برنامه درایه النور اگر ملاحظه فرموده باشید در بعضی از عناونی نوشته است واقفیٌّ فی ذم. واقفیٌّ فی ذم آن جاهایی که ما امارات بر وثاقتش پیدا کرده باشیم، گفتیم اصلا وقف آن هم درست نیست. آن را رد کردیم. جاهایی که فقط در اصحاب الکاظم علیه السلام به عنوان واقفی معرفی شده اند. اماره ای بر امامی بودنش هم از جاهای دیگر پیدا نکرده باشیم این واقفیٌّ فی ذم را گذاشتیم به دلیل اینکه واقفی هایی که در اصحاب الکاظم معرفی شده اند قابل اعتنا نیست برای اثبات واقفی بودن یک صاحب عنوان نمی شود به او اعتماد کرد. این است که اولا فضل بن یونس کاتب،

سؤال:

پاسخ: حالا این را الآن نمی خواهم بحث کنم این بحثی است که در جای خودش بحث شده است. من دارم مبنا را تطبیق می کنم

سؤال:

پاسخ: آن هم همین مطلب از آن استفاده می شود ولی نه به این محکمی. چون علتی که می گویم گفتم خصوصا جهتش این است این توضیح را هم بدهم اگر در جایی توثیق آورده باشد معنایش این است که در مقام بیان حالاتش هم بر امده است و فقط به توثیق اکتفا کرده است و هیچگونه ذمّی از آن نقل نکرده است. این خب خیلی ظهور اینکه فساد مذهب ندارد قوی تر می شود. ولی اگر نیاورده باشد البته با توجه به عبارت مقدمه آن ظهور دارد ولی ممکن است بگوییم که مثلا در مقام بیان اصلا اینجا غفلتی کرده است اصلا در مقام بیان حالات شخص بر نیامده است همچنان که توثیقش را ذکر نکرده است مذهبش را هم کأنه ذکر نکرده است و اینها. این است که ما عرض می کنم در واقع توجه دارید دو بیان شد. یک بیان اینکه اصل کلمه ثقه در کلمات قدما علی وجه الاطلاق یعنی صحیح المذهب. امامی صادق ضابط. این سه تا چیز را از کلمه ثقه استفاده می شود حالا عدالت محلّ تأمّل است که از کلمه ثقه عدالت در می آید یا خیر یک مقداری با توجه به کلام شیخ در عُدّه دارد و تفسیری در مورد عدالت می کند عدالت اصطلاحی را مشکل است از کلمه ثقه ما بتوانیم استفاده کنیم. ولی امامی ضابط صدوق این سه چیز را از کلمه ثقه علی وجه الاطلاق استفاده می شود. توضیحش حالا بماند. این یک نکته و نکته دوم اینکه اصلا منهای این بحث ثقه اصلا سکوت نجاشی از ذکر فساد مذهب دالّ بر صحّت مذهب راوی هست خصوصا در جایی که توثیق هم شده باشد. یعنی اگر از توثیق هم ما آن برداشت را نکنیم از این سکوت در جایی که توثیق شده است صحّت مذهب استفاده می شود این یک بیان که ما اصل واقفی بودن فضل بن یونس وقف مستقرّ فضل بن یونس صحیح نیست با توجه به شهادت نجاشی ما می گوییم اگر هم یک وقفی بوده است موقف بوده است و از بین رفته است.

تقریب دوم تقریب کلی است که ما در مورد واقفه اشاره کردیم که با توجه به روابط سنگینی که بین امامیه و واقفه بوده است در آن آغاز وقف از واقفه اخذ حدیث نمی کردند. به کسانی مثل حسن بن محبوب از فضل بن یونس کاتب که اگر اخذ کرده باشد آن قبل از زمان وقفش اخذ کرده است و اینها.

سؤال:

پاسخ: فضل بن یونس کاتب از کسانی نیست که بعد از زمان امام رضا را درک کرده باشد. دوره های فضل بن یونس زمانش خیلی به نظرم از اصحاب امام صادق هم شاید طبقه اش خیلی مقدم است. آن دوره های متأخر را ظاهرا درک نکرده است.

پس بنابر این از این جهت از جهت سندی روایت هیچ مشکلی ندارد. این روایت صحیحه تلقی می شود. با توجه به این تقریباتی که کردیم. بنابراین صحت سند این روایت و اعتبار سند این روایت مبتنی بر مبنای قبول اخبار موثّقه نیست. این دو تقریب اثبات صحّت اصطلاحی این روایت را می کند. خب این بحث سندی این روایت. اما بحث متنی روایت به نظر می رسد که مشکل باشد که به این صار الیه ما بخواهیم اعتماد کنیم. چون این روایت در قرب الاسناد با یک مختصر تغییری در بعضی از تعبیرات نقل شده است صار الیهم نقل شده است حالا عبارتش را می خوانم. درست است که روایت قرب الاسناد خیلی وقت ها گیر دارد و نمی دانم در تفاوت های در جاهایی که با سایر روایات معارض باشد ما روایت های قرب الاسناد را به آن اعتماد نمی کنید. کلا روایت قرب الاسناد را در موردش یک نوع اعتبار متوسط قائل هستیم و به دلیل مشکلات خاصی که در قرب الاسناد وجود دارد. ولی اینجا مشکلش اختلاف نسخه است. یعنی تفاوتش آن الیه و الیهم و آن بحث کلی که در مورد قرب الاسناد هست در اینجا نیست. اینجا باید دید نسخه قرب الاسناد صحیح بوده است یا نسخه کافی صحیح بوده است مشکل است که ما بگوییم حتما نسخه کافی صحیح بوده است و نسخه قرب الاسناد صحیح نبوده است و امثال اینها. مجرد اینکه به طور کلی نسخه قرب الاسناد خیلی نسخه خوبی نبوده است باعث نمی شود در خصوص این مورد خاص ما بتوانیم نسخه کافی را بر نسخه تهذیب ترجیح بدهیم.

سؤال:

پاسخ: اگر حاصل شود بله ولی خیلی همچین ظنی حاصل نمی شود. ما به طور کلی در باب نسخ و امثال اینها با توجه به انسداد صغیر ظن را معتبر می دانیم ظن قابل توجه یک ظن قابل توجهی که این هم اگر یک فی الجمله ترجیحی نسخه تهذیب داشته باشد بر نسخه قرب الاسناد در حدی نیست که یک چیزی که بشود حتما به آن اعتماد کرد. عبارت قرب الاسناد این است،

«هَذَا لَيْسَ مِيرَاثٌ تَرَكَهُ، وَ إِنَّمَا هَذَا شَيْ‌ءٌ صَارَ إِلَيْهِمْ بَعْدَ وَفَاتِهِ،

صار الیهم، ملک ورثه شده است بعد از وفات. این ذیل، هر دو تقریبی که ما برای این روایت ذکر می کردیم را خراب می کند. هر دو تقریب را. اما تقریبی که انما هذا شیءٌ صار الیه، به آن صار الیه می خواستیم تمسک کنیم خب واضح است این شده است الیهم و اصلا ملک ورثه می گوید ملک ورثه است نه ملک این. اما تقریب اولی که ما ذکر می کردیم، تقریب اول این بود که این روایت می خواهد بگوید که ما ترک است. می خواهد بگوید موضوع ارث ما ترک است. ما این روایت را که لفظ ما ترک در آن ذکر شده است، ممکن است ما می خواستیم این روایت را به عنوان مؤکّد ذکر کنیم. این روایت مثل سایر ادله ارث از این جهت که موضوع را ما ترک قرار داده است روشن است. ولی یک بحثی در کل آن ادله هست که آیا ذکر ما ترک از باب خصوصیت است یا از باب مثال هست برای مطلق مال میّت. اگر ما این احتمال را مطرح کنیم که این از باب مثال هست برای مطلق مال میّت این روایت نافی آن احتمال نیست چون این می گوید که این ملک میّت نبوده است که به ورثه بخواهد برسد. مستقیما به خود ورثه رسیده بوده است. و انّما صار الیهم بعد وفاته،

سؤال:

پاسخ: بله این در اوقع انما هذا شیءٌ صار الیهم، از صار الیهم می خواهد نفی ما ترک بودن کند. نفی ما ترک بودن ولو به اینکه اصلا ملک میت نشده است. نه اینکه ملک میّت هست ولی این ملکیتش برای میّت بعد از مرگ حاصل شده است. اگر انما هذا شیءٌ صار الیه بعد وفاته بود این روایت می گفت بابا این ولو ملک میّت شده است ولی این ملکیّتش برای میّت بعد از وفات میّت حادث شده است. بنابر این ما ترک صدق نمی کند. آن وقت آن تأکید بود بر اینکه ما ترک خصوصیت دارد. خود این روایت نفی می کرد احتمال مثال بودن ما ترک را. ولی اگر صار الیهم باشد دیگر نمی شود با این روایت احتمال مثالیت ما ترک را نفی کرد. البته این مثل سایر ادله هست یعنی ما به طور کلی اشکالمان این بود که موضوع ادله ارث ما ترک است و دلیل نداریم که ما ترک مثال باشد ممکن است خصوصیت داشته باشد امثال اینها. اینها را می خواستیم یک روایت خاص ذکر کنیم تأکید کنیم همان استظهار اولیه مان را به عنوان تأکید دیگر به درد نمی خورد به این روایت تأکید کردن. این است که با توجه به این اختلاف نسخه ای که در مورد روایت وجود دارد به عنوان مؤکد نمی شود. بله به طور کلی این مطلب درست است که ما دلیل عامی که کل مالٍ للمیّت فهو یجری علیه احکام الارث نداریم. آن که دلیل داریم در مورد ما ترک ما خلّف المیت هست و دلیل هم نداریم که ما ترک و ما خلّف و امثال اینها از باب مثال هست. این نکته را توجه فرمایید شما ممکن است این ان قلت را در اصل این مطلب مطرح کنید که چون غالب اموال میت اموالی هست که در حال حیات بوده است، بنابر این از این ما ترک خصوصیت فهمیده نمی شود چون وصف غالبی است. در وصف غالبی از آن خصوصیت برداشت نمی شود. این اصل ان قلت قضیه است. پاسخ مطلب این است که درست است یک چیزی که وصف غالبی باشد، در وصف غالبی ولو مفهوم به نحو سالبه جزئیه استفاده نمی شود. مثلا فرض کنید که ما الآن می گوییم به اهل قم احترام بگذارید. ممکن است حالا بگذارید مثال روشن تری یعنی ببینید فرض کنید ما اگر فرض کنید به معمّمین احترام بگذارید. آیا از این استفاده می شود که مطلق طلبه، معمّم بودن خصوصیت دارد؟ ممکن است معمّم بودن خصوصیت ندارد حکم رفته باشد روی مطلق روحانی. چون مطلق روحانیون معمّم هستند گفته است که به معمّمین احترام بگذارید. بنابر این اگر یک ادله عام داشته باشیم که گفته باشد که به روحانی احترام بگذارید و یک روایت هم گفته است که به معمّمین احترام بگذاریم. ما این روایتی که گفته است به معممین احترام بگذارید را مخصص آن روایت عام قرار نمی دهیم چون این مفهوم ندارد. این ولی نکته ای که هست مفهوم نداشتن یک چیزی است و دلالت این روایت بر عمومیت یک چیز دیگری است. وقتی می گویند به معمّمین احترام بگذار این مفهوم ندارد. شاید حکم مال مطلق روحانی باشد. ولی بیشتر از این هم دلالت ندارد. دو بحث است یک بحث این است که اگر یک ادله عام داشته باشیم گفته بود کل کل مال للمیّت فهو یجری علیه احکام الارث. همچین چیزی داشته باشیم ما ادله ای که گفته است ما ترک المیّت ما خلّف المیت آن را می گفتیم از باب مثال هست. از باب اینکه فرد متعارفش ما ترک است. ولی بحث این است که ما ادله عام نداریم. ما یک روایت عام که گفته باشد کل مال للمیّت فهو للورثه همچین چیزی نداریم. روایات در مقام بیان خصوصیات است. نحوه تقسیم است نمی دانم امثال اینها همه روایت هایی که در باب ارث هست ولو کلمه مال هم در آن به کار رفته باشد در مقام بیان اینکه در مال میّت خصوصیت معتبر هست یا نیست نیست. در جزئیات مطالب دارد بررسی می کند. یک روایت عام که داشته باشیم که کل مالٍ للمیّت فهو موضوع لاحکام الارث همچین چیزی نداریم. بنابر این وقتی همچین چیزی نداریم ظهور این روایت هم در این نیست که خصوصیت نداشته باشد. می تواند خصوصیت داشته باشد. ببینید بعضی چیزها به تناسبات حکم موضوع القای خصوصیت می شود. مثل رججلٌ شک بین ثلاث و اربع. حالا رجل بودن چه خصوصیت دارد حالا زن باشد یا مرد باشد آن احکام ارث آن درک عرفی رجل در آن خصوصیت ندارد. ولی بعضی از چیزها ممکن است خصوصیت داشته باشید. فرض کنید در باب جهاد احکامی که می گوید کل رجلٍ له مالٌ یجب علیه الجهاد یا یجب علیه التجهیز الناس للجهاد. خب این ممکن است خصوصیت داشته باشد که این رجل که می گوید برای او تجهیز واجب است چون خودت ذاتا برایت جهاد واجب بود الآن برایت واجب نیست این در واقع یک وجود تنزیلی مرد است. کل رجلٍ له مال فلیجهّز رجلا الی الجهاد. بگوییم این ممکن است خصوصیت داشته باشد ممکن هم هست که نداشته باشد. بگوییم که رجل خصوصیت ندارد همه افراد باید یا ولو زن هم باشد زن باید یک نفر را برای جهاد بفرستد. ولو خودش واجب نیست ولی به چیز باید بفرستد ولی ما عمومیت نمی فهمیم. احتمال خصوصیت در مورد اینجا هست در وجوب تجهیز احتمال خصوصیت هست. به دلیل اینکه احتمال دارد این بدل این جهادی باشد که بر زن واجب نیست. ولی در بعضی از موارد مثل رجل شکّ بین ثلاث و الاربع این احتمال خصوصیت نمی رود. به تناسب حکم موضوع این رجل شکّ بین ثلاث و الاربع به منزله این است که گفته باشد انسانٌ، شخصٌ. کما اینکه مثلا گاهی اوقات یک قضیه شخصیه دارد طرف سؤال می کند. می گوید من چنین کاری را کردم. من از آن القای خصوصیت می کنم می گویم من که القای خصوصیت ندارد حالا تو حسن بن علی هستی خصوصیت ندارد. این عرف خصوصیت از آن ویژگی های شخصیه القای خصوصیت می کند. ولی در بحث ما ترک ما خلّف امثال اینها نمی گوییم حتما خصوصیت دارد. احتمال خصوصیت دادن را می دهیم. احتمال خصوصیت دادن باعث میشود نتوانیم تعمیم استفاده کنیم. پس کبری کلی کل مالٍ للمیت فهو للورثته ما همچین کبری ای نداریم.

سؤال:

پاسخ: القای خصوصیت چند جور داریم. گاهی اوقات این رجل، کأنه یک کلمه مثلا را مقدر می گیرد عرف می گوید رجلٌ شک بین الثلثاث و الاربع این رجلٌ مثلا هست که یک تقدیر گونه ای نمی خواهیم بگوییم رجل استعمال شده است در مطلق انسان نه، مجاز در حذف در اینجا رخ داده است. گاهی اوقات اینگونه است که از باب مجاز در حذف ما تلقی می کنیم گاهی اوقات از باب مجاز در حذف نیست سؤال خاص است مثالی که زدم من همچین کاری کردم ولی عرف این خصوصیت را ملقی می کند. بحث مثالیت دو جور است.و یکی اینکه ظهور می دهد به دلیل یکی اینکه ظهور نمی دهد ولی عرف یک معنای عام فهمیده می شود. آن قسم اول اگر باشد باید ادله عام حجّیّت ظواهر آن را می گیرد. فهم های عرفی از دلیل حجیت دارد. این نیاز به یک استدلال مستقل دارد.

سؤال:

پاسخ: مجاز در کلمه هیچ کدامشان را نمی خواهیم بگوییم. هیچ کدامشان مجاز در کلمه اصلا نمی گوییم. یا از باب مجاز در حذف است که اگر مجاز در حذف باشد ظهور دلیل در یک معنای عام شکل می گیرد. این یک جور. گاهی اوقات هم نه از این باب نیست از باب این است که عرف این دلیل را که می بیند حکم را تعمیم دهد. که ما هم این را معتبر می دانیم از باب یک نوع اطلاق مقامی. حالا توضیحش باشد در جای خودش. عرض کنم خدمت شما

سؤال:

پاسخ: انّما هذا شیءٌ صار الیهم بعد وفاته. یعنی صار الیهم یعنی اینکه این به ورثه رسیده است. بعد از اینکه این مرده است به این نداده اند به ورثه اگر خودش زنده بود به او می دادند ولی چون خودش مرده است بعد وفاته روی آن تکیه دارد ولی به جهت الیهم ممکن است باشد. می گوید این آقا چون مرده است به خودش تملیک نکرده اند. به ورثه اش داده اند. یعنی آن تکیه بعد وفاته هست. ولی آن مقدّمه باشد برای الیهم. یعنی صار الیهم یعنی این بنده خدا برایش خصوصیت نداشته است به ورثه بدهد یا به این بدهد برای این بوده است که اصلا این را تأمین کند. اگر خودش بود به خودش می داد که خرج کفنش را تأمین کند. حالا خودش که نیست داده اند به ورثه اش خرج کفن آن میت کنند. یعنی هر دو آن منشأ دادن آن بنده خدا هم این بوده است که کفن آن تأمین شود. بعد وفاته تکیه به این است که ولو این را برای تأمین مخارج میّت است ولی خودش که نبوده است. چون خودش نبوده است مرده است داده اند به ورثه که خرج خودش بکنند. یعنی آن تکیه اش این است. این را برای مصالح میّت داده اند. ولی اگر برای مصالح میّت در حال حیات می دادند ملک میّت می شد. در حال حیات داده اند به ورثه اش که صرف میّت کنند. خب آن صرف میّت خب از راه آن کفن دیگر آن صرفیتش آن شرطی که هست تأمین می شود. بنابر این آن شرطی را که کأنه داده اند به ورثه برای اینکه بی کفن نماند. با صرف مالی که آن بنده خدا بعض اصحابنا برایش تأمین کرده است بی کفن نمی ماند. حالا که بی کفن نمی ماند، اینها می توانند خودشان صرف مصالح زندگی خودشان بکنند و به درد های خودشان بزنند.

سؤال:

پاسخ: نه توجه نکردید میگوید بعد وفات می گوید در حال حیات نداده اند که مخارج تأمین کند. اگر در حال حیات بود به طور طبیعی به خودش می دادند. می گوید بعد از مرگ داده اند. بعد از مرگ خودش که نیست که به خودش بدهند. به ورثه اش داده اند که تأمین کنند مخارج او را. مقسم این است که آن چیزی که برای تأمین احتیاجات میّت است. این است که برای تأمین احتیاجات میّت است دو قسم دارد. یک موقعی در حال حیات می دهند در حال حیات می دادند به خودش می دادند دیگر. خودش هست دیگه. وقتی از دنیا رفت به خودش ندادند آورده اند به ورثه داده اند. به ورثه داده اند برای چه؟ برای تأمین مخارج آن میّت. مخارج میّت حالا تأمین شد به این دادند دیگر. کأنه یک شرطی در دادن این به میّت وجود دارد. یعنی از زکات که شما صرف نظر هم می کنید از زکات برای این است که ورثه می توانند این را تملیک کنند برای اینکه کفن میّت را ادا کنند. تملیک که کردند ملک اینها می شود. به رط این که کفن میّت ادا شود. حالا کفن از جای دیگر تأمین شد، تأمین شد دیگر شرط تأمین شده است. شرط که تأمین شده است ملک طلق ورثه می شود. ملک طلق ورثه که شد هر کاری که بخواهند میکنند دیگر. این مفاد روایت می شود. خب این بحث تمام من فقط یک نکته اینجا این قسمت بحث تمام. اینها همه در صورتی بود که ما خود دیه را در نظر بگیریم. بگوییم آیا دیه ملک میّت می شود دیه خطا را. اما بحث دیه عمد عرض کردم بحثش را ما مستقل می کنیم. بحثش را در لا به لای بحث کردیم. مستقلا می خواهم یک بحث دیگر آن بحث هایی که در لا به لا کردیم یک بار دیگر به آن بپردازم. این است آن مطلب بگذریم دیگر باید ببینیم از روایاتی که در مسئله هست آیا چیز خاصی استفاده می شود یا خیر آن روایت حسین بن خالد را یک بار دیگر بر میگردیم در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد